

نگاهی دیگر به دائرة المعارف بزرگ اسلامی

احمد گلچین معانی

نقدی بر جلد اول دائرة المعارف بزرگ اسلامی از لحاظ تاریخ،
جغرافی و تراجم دانشمندان اسلامی

تألیف و تدوین کتابی به این عظمت و پرمحتوایی بسیار
محسین برانگیز است، و پاره ای مسامحات جزئی که در این
نقد بدانها اشاره می شود، از کمال علاقه مندی است نه از راه
خرده گیری. بخصوص که دانشمند گرامی جناب سید محمد
کاظم موسوی بجنوردی اراده خود را نسبت به تجدید نظر و
اصلاحات ضروری در چاپ بعدی آن در مقدمه جلد اول (ص
ده، ستون ۲) اعلام داشته اند.

۱- در ص ۹۹ ستون ۲ س ۲۴ آمده است: تقی کاشی
(ز ۹۹۳ ق / ۱۵۸۴ م).

وی تا ۱۰۱۶ ق به تکمیل خلاصه الاشعار می پرداخته،
و مؤلف عرفات العاشقین به سال ۱۰۲۲ ضمن ترجمه حال او

نوشته است: درین ازمنه شنیده شده که به حق پیوسته^۱.

۲- «گرچی نژاد» در ص ۲۴۵ ستون ۲ س ۱۹ و ۳۲،
و ص ۲۴۶ ستون ۱ س ۱، نامی است غریب و ناشناخته، و
مراد از آن احمد بیگ متخلص به اختر است که اصلش از
گرجستان و زادگاهش اصفهان بوده. وی به «اختر گرجی»

مشهور و در فرهنگ سخنوران (ص ۳۲) به همین عنوان مذکور
است. مشارالیه صاحب تذکره ای است در احوال معاصران
خود موسوم به «انجمن آرا» و دیوان شعر و ساقی نامه که هر
سه موجود است و قطعاً ذکرش در دائرة المعارف به جای خود
خواهد آمد. بنابراین همان «اختر گرجی» را که بدان عکم است
به جای «گرچی نژاد» مرقوم بدارند، مناسبتر خواهد بود.^۲

۳- در ص ۲۸۸ ستون ۲ ذیل «آرایش نگار» تاریخ
ولادت صائب تهریزی ۱۰۱۶ و وفاتش ۱۰۸۱ ضبط شده است
که به این حساب عمر وی ۶۵ سال می شود.

ولادت صائب به درستی معلوم نیست؛ ولی او هشتاد
سالگی خود را در این بیت تصریح کرده است: دو اربعین به
سر آمد ز زندگانی من / هنوز در خم گردون شراب نیم
رسم.^۳

حیات صائب تا ذیحجه ۱۰۸۵ بر طبق اسناد موجود
مسلم است، و وفاتش در پایان سال ۱۰۸۶ واقع شده است.
انجمن آثار ملی نیز در کتیبه آرامگاه او همین تاریخ را
اختیار کرده است و بر سنگ مزار صائب به رقم محمد صالح
خوشنویس اصفهانی چنین است: «تحریراً شهر جمادی الاول
سنه ۱۰۸۷ فقیر محمد صالح».^۴

۴- در ترجمه آرزوی اکبرآبادی، ص ۲۹۵ ستون ۲ س ۵
نوشته اند: «شعر آرزو روان و خالی از تعقید است و مضامین
آن بیشتر عرفانی و عاشقانه است و گرچه به شیوه معروف به
سبک هندی بسیار نزدیک است، لیکن نازک خیالیها و
تشبیهات و استعارات خاص آن مکتب در سخن او بسیار
نادر است».

آیا این چند بیت از انتخاب خود او که حاکم لاهوری از
مجمع النفاس در تذکره «مردم دیده» نقل کرده، واجد آن
اوصاف است که برشمرده اند؟:

کجیسی نیست در طریق خدا
به نگین راست می کنند دعا

شرم گناه در دل حیوان اثر کند
مستی جبین کند عرق آلود پیل را
شکسته پا بنشین آرزو به گوشه فقر
که شاه مملکت فقر چون قرلنگ است
به شعر زنده جاوید می شود انسان
که در زمین غزل آرزو نبینی قبر
بی قرار مال دنیا بهر روزی جان دهد
کشته چون سیماب می گردد که زر پیدا کند
کوشش آدمی از سعی ملک بیشتر است
خاکی از تیر دگر رفتن او بیشتر است.^۵

۵- در ص ۲۹۶ ستون ۲ س ۱۹، آمده است: «تا پیش از مرگ اورنگ زیب (۱۱۱۹ ق) اداره دکن بر عهده یکی از سرداران او به نام داودخان بود.»

اورنگ زیب روز جمعه ۲۸ ذی قعدة ۱۱۱۸ در احمد نگر وفات یافته است.^۶

۶- مدخل «آشتیانی، لهجه» ص ۴۰۸، بعد از «آشتیان» واقع شد مناسبتر است؛ و پس از آن آشتیانیها به ترتیب تقدّم زمانی: ۱- حاجی میرزا محمد حسن ۲- میرزا مهدی ۳- میرزا احمد ۴- میرزا اسماعیل.

۷- آشتیانی، اسماعیل (ص ۴۰۶) ولادتش به سال قمری ۱۳۱۰ و وفاتش به سال شمسی ۱۳۴۹ ضبط شده است. باید ولادت او را نیز به سال شمسی ۱۲۷۱ مرقوم بنارند. بنده از خود ایشان شنیده و در «گزار معانی» نوشته ام.

۸- در ص ۴۰۷ ستون ۱ س ۹ آمده است که: «آشتیانی در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۹ ش در تهران درگذشت.»

وفات او روز چهارشنبه نهم اردیبهشت ۱۳۴۹ واقع شده و مدفنش مقبرة خانوادگی در صحن اصلی حضرت عبدالعظیم است.^۷

۹- آشتیانی، میرزامهدی، در ص ۴۱۰ ستون ۱ س ۱۲، ۱۵ آمده است: «و سرانجام به زادگاهش تهران برگشت و

برای همیشه در این شهر ماندگار گشت و به تدریس پرداخت و حوزه درسی و سیعی را به ویژه در حکمت و عرفان پدید آورد.» باید بر آن افزوده که: در عین حال مستشار دیوان عالی تمیز بود.

۱۰- در ص ۴۱۸ ستون ۱ ذیل مدخل «آصف جیه» می خوانیم: «... و سرانجام حکومت مستقل آصف جاهیه حیدرآباد را بنیاد نهاد و فرزندان او به عنوان «نظام» تا اواخر سده ۱۳ هجری (۱۲۸۶ ق / ۱۸۶۹ م) در آن ناحیه حکومت داشتند.»

این تاریخ درست نیست؛ چه در ص ۴۳۱ ذیل «آصف اللفات» مسطور است که: «در فاصله سالهای ۱۳۲۵-۱۳۴۰ ق، به نام نظام الدوله نظام الملك آصف جیه تصنیف و ... چاپ شده است.»

و در همان صفحه ذیل مدخل «آصفیه» نوشته اند: «این کتابخانه در ۱۳۰۸ ق در زمان میرمحبوب علی خان نظام نهم (۱۲۸۹-۱۳۲۹ ق) ... تأسیس شد.»

و در ص ۴۳۲ ستون ۱ آمده است: «این فهرست ... در روزگار حکومت آخرین نظام حیدرآباد، عثمان علی خان (۱۳۲۹-۱۳۷۵ ق) ... بر کتابخانه آصفیه تألیف شده است.» بنابراین پایان کار سلسله نظام دکن ۱۳۷۵ است نه ۱۲۸۶.

۱۱- در ذیل مدخل «آصف خان» ص ۴۱۸-۴۲۲، نخست آصف خان چهارم ذکر شده است و بعد از آن آصف خان دوم و سپس آصف خان سوم. که علاوه بر بی ترتیبی، آصف خان یکم یعنی خواجه عبدالمجید هروی از احفاد شیخ ابوبکر تابیادی که از طبقه اهل قلم نیز بوده، از قلم افتاده است.^۸

۱۲- در همان مقاله، ص ۴۲۱ ستون ۱ س ۱ و س ۵-۶، میرزا قوام الدین جعفر قزوینی (آصف خان سوم) متخلص به جعفر را «شاعر پارسی گوی هند» معرفی کرده و نوشته اند: «غزلیات وی غالباً رنگ عاشقانه دارد و به شیوه معروف به

سبک هندی نزدیک است.

الف - شاعر پارسی گوی هند امیر خسرو دهلوی، فیضی آگره ای، غنی کشمیری، منیر لاهوری، ناصر علی سرهندی و بیدل عظیم آبادی را گویند؛ نه میرزا جعفر آصف خان قزوینی را که در زمان شاه اسماعیل ثانی (۹۸۴-۹۸۵ ق) از ایران به هندوستان رفته و پیش از مهاجرت هم به شاعری معروف و موصوف بوده است.

ب - غزلیات او به طرز قوی است که شعبه ای است از سبک عراقی و در قرن دهم هجری شیوه ای رایج بوده است. توجه نویسنده محترم را به نظر سنجیده استاد دانشمند دکتر ذبیح الله صفا جلب می کنم که در باره وی نوشته اند: «سخن او در همه انواع شعرش در عین روانی منتخب و استوار و خالی از هر گونه عیب تعقید و ابهام و ضعف تألیف است و در همه آنها خاصه در نورنامه او (= مثنوی خسرو شیرین) به تعبیرهای بسیار لطیف مقرون به احساسات و عواطف گرم باز می خوریم.»^{۱۰}

۱۳- در همان صفحه، ستون ۲ س ۳۱-۳۵ از نواده او، میرزا جعفرین میرزا زین العابدین که هم تخلص جد خود بوده، و نبیره اش میرزا ایزد بخش متخلص به «رسا» یاد شده است.

اگر چه آصف خان دو پسر دیگر به نامهای سهراب و علی اصغر نیز داشته؛ ولی میرزا زین العابدین متخلص به «دانش» شاعری قادر بوده است.^{۱۱}

۱۴- در همان صفحه، ستون ۱ س ۲۱، آمده است: «به مقام «دیوان کل» یعنی وزارت رسید.»

باید می نوشتند: به مقام «دیوانی کل» یعنی وزارت اعظم رسید.

۱۵- در همان صفحه و همان ستون می خوانیم: «پس از آنکه جهانگیر، بهار و الله آباد را رها کرد.»

«الله آباد» خطا و «الله آباد» صواب است؛ نام نخست

آن «الله آباد» بوده و این تفسیر نام در زمان جلال الدین محمد اکبر شاه صورت گرفته است. بدوئی در منتخب التواریخ (۱۷۶/۲) ضمن رویدادهای سال نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) می نویسد: «و به تاریخ ۲۳ ماه صفر مذکور در پساک، عرف «الله آباد» که آب گنگ و چون در آنجا جمع می شود منزل شد، و کافران به طمع ثواب و حصول مدعیات به مذهب تناسخ در آن معبد خود را به انواع عقوبت می کشند، و سری مغز خود را به زبانه می نهند، و بعضی زبان دوگویی را می برند، و بعضی از بالای درختی خود را در قعر آب انداخته به جهنم می روند.

گرچه گنگه کرد برای ثواب

رفت به دوزخ هم از آن راه آب

و اساس عمارات عالی انداخته (= اکبر شاه) نام آن شهر

را «الله آباد» ماندند.»^{۱۲}

نوعی خوشانی گوید:

ایانسیم چمن مولد آله آباد

که پاسبان بهشتی و راز دار بهار

۱۶- در ص ۴۵۰ ستون ۲، آقا احمد علی فرزند شجاعت علی بنگالی را که روز دهم شوکال ۱۲۵۵ ق در داکا ولادت یافته است، به اعتبار اینکه نیاکان او در زمان نادر شاه به هندوستان رفته و ساکن آن دیار شده بودند، «از ادبای ایرانی مقیم هندوستان» نوشته اند، و در همین کتاب چنانکه گذشت، میرزا جعفر آصف خان قزوینی را «شاعر پارسی گوی هند» مرقوم داشته اند.

۱۷- در ص ۵۳۱ ستون ۲ س ۸-۷، یکی از باغهایی که

ظهیرالدین محمد بابر پادشاه احداث کرده است: «فتح باغ در فتحپور سیکری نزدیک آگره» ذکر شده است. که باید می نوشتند: در ناحیه سیکری نزدیک آگره. زیرا فتحپور در زمان بابر وجود نداشته، و چنانکه در ص ۵۳۲ ستون ۲ آمده است، در سال ۹۷۹ به فرمان نواده اش جلال الدین اکبر در ناحیه سیکری بنیاد شده است.

۱۸- در ص ۵۳۲ ستون ۱ س ۳ «راجہ بکرامجیت» غلط، و «راجہ بکرامجیت» صحیح است، چنانکه در منتخب التواریخ ہداونی (۱۶-۱۳/۲) و تاریخ فرشته، مقاله دوم (ص ۲۴۵ س ۲۳) ہم مذکور است.

دربارہ این نام و سابقہ تاریخی آن کہ مبحث مفیدی است راجع بہ تقویم و تاریخ در ہندوستان، ابوالفضل علامی در اکبرنامہ (۱۳-۱۱/۲) شرحی مستوفی بہ قلم آورده است.

۱۹- در ص ۵۳۲ ستون ۲ س ۳۸-۳۹ مسطور است: «شاهزادہ خرم پسر جہانگیر (کہ بہ نام شاہجہان بہ سلطنت رسید)»

شاهزادہ خرم روز پنجشنبہ پانزدہم شوال ۱۰۲۶ از پدر خود خطاب شاہجہانی یافت و روز دوشنبہ ہفتم جمادی الآخرہ ۱۰۳۷ بر تخت سلطنت نشست.^{۱۳}

۲۰- در ص ۵۳۳ ستون ۲ س ۱۹-۲۰، دوران سلطنت اورنگ زیب را (۱۰۶۸-۱۱۱۸ ق) نوشته اند.

اورنگ زیب روز جمعہ ۴ ذیقعدہ ۱۰۶۸ بار اول بنا بر رعایت ساعت بر تخت سلطنت نشست. و بہ ضبط سیرالتأخرین: «اکثر مراتب و رسمی کہ لازمہ چنین سرآرایی است، بہ جلوس ثانی حوالہ نمود، و خطبہ و سگہ و تعیین لقب نیز بر همان جلوس مفروض شد.» و جلوس ثانی وی کہ با تشریفات رسمی صورت گرفت و آغاز سلطنت او محسوب می شود، روز ۲۴ رمضان ۱۰۶۹ بود و مراسم جشن و سرور تا عید اضحی یعنی دو ماہ ونیم ادامہ داشت.^{۱۴}

۲۱- در ذیل مدخل «آگہی» ص ۵۳۵ آمده است: «آگہی اصفہانی؛ حکیم صدرالدین مشہور بہ مسیح الزمان، فرزند میرزا محمد حکیم، در قم زادہ شد و در یزد پرورش یافت، وی در جوانی رہسپار ہندوستان گشت و در بہار جہانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ق / ۱۶۰۵-۱۶۲۸ م) صاحب جاہ و مال شد. (ایمان، ۶۱؛ صبا، ۱۲)»

در ایمان، یعنی منتخب اللطایف، «صدرالدین آلہی» است و در صبا، یعنی روز روشن «آگہی اصفہانی» و معلوم

نیست چرا آگہی را بر آلہی ترجیح دادہ اند؟ و آیا لازم نبود مآخذ سومی ہم دیدہ شود تاراجان یکی بر دیگری راجحتی باشد؟

وی حکیم صدرالدین مسیح الزمان متخلص بہ «آلہی» فرزند حکیم فخرالدین محمد شیرازی است کہ سرآمد اطبای زمان شاہ طہماسب صفوی بودہ و رباعیات نغزی می سرودہ است. نسب مشارالیه بہ حارث بن کلدہ کہ از حدائق اطبای غرب بود منتهی می گردد. حارث مذکور دولت حضور سرور کائنات - صلعم - را مکرر دریافتہ بود و بہ دعای اجابت انتہای آن حضرت طبیبان دانا و پزشکان شناسا از قبیلہ او بہم رسیدند. آلہی همچنان کہ در طب ماهر بود، از علوم دیگر نیز آگہی داشت. اکثر متداولات را از شیخ بہائی و علم طب را از پدر خود و حکیم محمد باقر پسر حکیم عمادالدین محمود در ایران آموخت. در سال ہزارو یازدہ (۱۰۱۱ ق) ہمراہ حکیم رگنا مسیح کاشانی رہسپار ہند شد و با ہم بہ ملازمت جلال الدین محمد اکبرشاہ رسیدند و مشمولہ مراجعہ الطاف وی گردیدند. در ہندوستان نیز نزد حکیم علی گیلانی کہ از پزشکان مستعبر در دیار اکبری بود تلمذ کرد و بہ تکمیل معلومات خود پرداخت. در زمان جہانگیر پادشاہ از پزشکان معتمد وی بود و پس از فوت حکیم علی گیلانی (۱۰۱۸ ق) بہ خطاب «مسیح الزمان» معزز و مکرّم گشت. در عہد شاہجہان نیز از مقریان درگاہ و بہ خدمت «عرض مکرر» منصوب بود. در ۱۰۴۴ دست از طبابت کشید و از آن پس تا ۲۱ جمادی الآخرہ ۱۰۴۸ حکومت ہندسرت را داشت. منصبش سہ ہزاری بود و سالی شصت ہزار روپیہ مستمری می گرفت. در دوران اقامت ہند مکرر سعادت طواف حرمین شریفین را یافت. در اواخر ایام عصر ساکن لاہور بود و تابستان در کشمیر بہ سر می برد. سرانجام بہ سال ہزاروشصت ہجری در کشمیر بدرود زندگی گفت و ابوطالب کلیم ہمدانی کہ ہمانجا می زیست، قطعہ ای تاریخی در رثای وی سرود کہ بیت آخرش این است:

زدل تاریخ فوتش خواستم، گفت

طیب درد دلها از میان رفت = ۱۰۶۰

تقی اوحدی که هنگام تألیف عرفات العاشقین (۱۰۲۲-۱۰۲۴

ق) جوانی او را دریافته بوده، درباره وی نوشته است:

«... حکیم آلهی در دارالعباده نشو و نما یافته و مولدش

قم است، ... و الحق جوانی در کمال استعداد و فضیلت و کمال

است، نهایت زهد و تقوی و صلاح و عفت با نهایت علم و

حکمت جمع نموده، غایت تفتن و تبخر، نهایت حدس و

دریافت و ادراک دارد، ... و امروز در خدمت خلافت پناه

جهانگیر پادشاه غایت قدر و منزلت دارد و به مناسب رفیعه

مخصوص است، بسیار خیر

و نیک اندیش، عالی همت، بزرگ فطرت، شگرف

طبیعت آمده، اشعارش تازه و تر، و سیراب و خوشاب است، ...»

پروفسور حکیم نیرواسطی گوید: کتابش «شرح هدایة

الحکمة» تا امروز در مدارس دینیّه و عبریّه مرتبه بزرگی را

حایز است.^{۱۵}

پی نوشتها:

۱- بنگرید به: تاریخ تذکره های فارسی، از نگارنده، چاپ دوم تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳ (۱/ ۵۵۰ و ۵۵۲).

۲- رک: تذکره پیمانده، از نگارنده، چاپ دوم تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۸ (۶۱، ۷۵) تاریخ تذکره های فارسی (۱/ ۴۶- ۵۳ و ۳۲۸-۳۳۱).

۳- دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ (۵/ ۲۷۷۶).

۴- بنگرید به: مجله یغما، سال ۱۸ (ش ۶ ص ۲۹۲-۲۹۴) تذکره شعرای کشمیر، حسام الدین راشدی، کراچی، ۱۳۴۶ (۲/ ۵۸۵ و ۱۰۴۷) فرهنگ اشعار صائب، از نگارنده، تهران، مؤسسه تحقیقات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، (۱/ بیست و یک) کاروان هند، از نگارنده، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ (۱/ ۷۰۰-۷۰۱ و ۷۰۳ حاشیه ۲).

۵- تذکره مردم دیده، به اهتمام دکتر سید عبدالله، لاهور، ۱۳۳۹ ش (ص ۵۸-۶۱).

۶- سیرالمتأخرین، منشی غلام حسین خان طباطبایی، لکهنو، ۱۳۱۴ ق (۲/ ۳۷۵).

۷- گلزار معانی، از نگارنده، چاپ دوم تهران، سلسله نشریات «ما» ۱۳۶۳ (ص ۳۷۱).

۸- درباره وی بنگرید به: مآثرالامرا، مصصام الدوله شاهنوازخان، کلکته، ۱۸۸۰ع (۱/ ۷۷-۸۳) کاروان هند (۱/ بیست و چهار، ۲۸۴).

۹- رک: مکتب وقوع، از نگارنده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

۱۰- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا (۵/ ۹۲۴) تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۴.

۱۱- بنگرید به: عرفات العاشقین (خطی) تذکره نصرآبادی (ص ۶۰) مقالات الشعراء، قانع تنوی، به کوشش حسام الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۷ع (ص ۲۱۰).

۱۲- نیز بنگرید به: اکبرنامه، ابوالفضل علامی، کلکته، ۱۸۸۶ع (۳/ ۴۱۴-۴۱۵) تاریخ فرشته، محمد قاسم هندوشاه، لکهنو، ۱۲۸۱، مقاله دوم (ص ۲۶۴ س ۲۶-۲۷).

۱۳- جهانگیرنامه، به کوشش محمد هاشم، تهران، ۱۳۵۹، بنیاد فرهنگ ایران (ص ۲۲۵ و ۵۱۵).

۱۴- سیرالمتأخرین (۱/ ۳۰۶-۳۰۷ و ۳۲۲) شاهجهان نامه، محمد صالح کنبو لاهوری، کلکته، ۱۹۳۹ع (۳/ ۳۳۴-۳۳۵) طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۲ (ص ۲۹۷).

۱۵- درباره وی بنگرید به: اکبرنامه (۳/ ۸۱۶) در این کتاب «حکیم حسین» غلط چاپی و «حکیم صدرا» صواب است، جهانگیرنامه (ص ۸۹/۱۵۱/۱۷۳/۲۶۱) پادشاهنامه، ملاعبداحمید لاهوری، کلکته، ۱۸۶۸-۱۸۷۲ع (موارد عدیده، از جمله ۳۴۸-۳۴۷/۲۹۹/۲) شاهجهان نامه (موارد عدیده، از جمله ۳۹۳/۳) مآثرالامرا (۱/ ۵۷۷-۵۷۹) تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، راولپندی، ۱۳۵۳ ش (ص ۵۲) کاروان هند، ذیل «آلهی شیرازی» (۱/ ۸۹-۹۴ و ۱۵۸۸/۲ ستون ۱ ص ۷-۵).

روزگار تحصیل

محمد رضا حکیمی

بین که تا به کجا افتخار تحصیل است
کجاست در پی تحصیل گنج تارونی
کسی که موسی بیضا شمار تحصیل است
به زرق و برق جهان مکن یارا
که این نه در خور شأن و وقار تحصیل است
و گسر مقام بجویی، نمی بسری راهی
بدان مقام که در انتظار تحصیل است
چه برگ و بار طلب میکنی از این و از آن
که نزد عقل به از برگ و بار تحصیل است؟
به خوان دهر نه تن داد عاقبت سرزی
که از کرامت جان ریزه خوار تحصیل است
به زیر سال بگیرد نطق جوزا را
به همت آنکه زد خاکسار تحصیل است
خوش است زمزمه بحث علم آموزان
خوش آن ترانه که در سرغزار تحصیل است
خوشا کتاب انیس و خوشا کتاب جلیس
خوشا قلم که بدو اعتبار تحصیل است
و لیسک دوری احباب و فرقت اصحاب
بزرگ خاطره ناگسار تحصیل است
گرانتر آنکه رود از کف ارستاد طریق
برای طالب علمی که یار تحصیل است
تو قدر وقت شناس و جوانی و استیاد
که لطف غیب، مددگار کار تحصیل است
تسلیم ندهد از گذشته ایام
جز این چکامه که خود یادگار تحصیل است^۱

این چکامه، زمزمه جویدار روح جویدار طلبه جوانی است
همت آشنا، که کتابهای درسی (و کنار درسی) در زیر
بغل، و دفترهای یادداشت به همراه، در محضر درس
استادان حاضر می شده است. و با طلوع و غروب خورشید
در مدرسهها به سر می آورده است. و شبها و شبها در
برقیار سنگین یا مهتاب تابان هماغوش کتاب و دفتر به
سر می برده و یاداشتهای خود را زیر و رو می کرده است،
و می پوییده و می جویده است.

در این چکامه، کلمه «تحصیل» را بعمد به کار
برده ام که گویای همان حالها و زندگیها باشد. اکنون آن را
به خواست بعضی دوستان به چاپ می سپارم... و هر گاه
طلبه جوانی، به هنگام فشار کارهای درسی و کوشیدنیهای
حوزه ای، و سختی اوضاع زندگی، یا یأس و دلسردی، این
ابیات را زمزمه کند و - باز - نشاطی یابد، و دل به درس
دهد، و تن به کار سپارد، و از رنج برهد، و خستگی به
یکسو نهد، و کاپوس یأس از جان خویش براند، و ننشیند
و بپاخیزد، و بپوید و بجوید، و بکوشد و بجوشد، و بنهد
و بخروشد... مایه شادمانی جان این نیکخواه ناچیز خواهد
بود.

ز دور عمر، نکسو، روزگار تحصیل است
به از بهار طبیعت، بهسار تحصیل است
به از سپیدی صبح بطلالت است ای دل
سیاهی که به شبهای تار تحصیل است
چو نیست «جبر» و نه «تفویض» در مسر امور
نکوتر از همه پس «اختیار» تحصیل است
به فر شاهی و اورنگ اعتنا نکند
گدا اگر که گدای دیار تحصیل است
هزار تیر بلا را به سینه بنشانند
کسی که عاشق روی نگار تحصیل است
ز ما بگو به سکندر مگره گره جهان
بیا که چشمه حیوان نثار تحصیل است
بیا که سلطنت شرق و غرب عالم را
کلید در کف با اقتدار تحصیل است
نگر که در کنف خضر می رود موسی

۱. درسهایی که نه چندان تعطیلی داشت، و نه تابستان
و زمستان و گرما و سرما می شناخت.

۲. در حدود سالهای ۳۴۲۲، در حوزه مشهد، در پایان
دوره درسهای ادبیات و بلاغت اسلامی، نزد حضرت
استاد بزرگوار، شیخ محمدتقی «ادب نیشابوری»
(ادب ثانی - در گلشنه ۱۳۹۶ ه. ق)، سروده شد.